

بچه‌ها بختتري



سال هفتم • تير ۹۷ • شماره ۷۶
ماهنامه ویژه کودکان نابينا و کم بينا





Bacheh-ha Boshra



Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O. BOX 17775/348 Teh Iran
Fax: +9821 33102666
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir

کامنا بچه ها بوشرا، میدان تهران، میدان ایران، میدان جمهوری پور، پلاک ۳۸
تلفن: ۳۳۱۰۲۶۶۶ / ۳۳۵۱۱۸۸۲-۴
تلفنکس: ۳۳۱۰۲۶۶۳ همراه: ۳۳۱۰۲۶۶۸-۳۳۱۰۲۶۶۷
ایران، جاده، واحد کتابی

ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا
صاحب انتشار و مدیر مسئول: نسرين اتيابي
نور هني: حسين يوسفی، فرزادي
ويراستار: سید محمد حسینی
تلفنکس: ایران - تهران صندوق پستی ۱۷۷۷۵/۳۳۸

در اولین ماه تابستان بخوان

- ۲..... میراث گذشتگان
- ۵..... به یاد کانون
- ۶..... کامیون مورچه‌ها
- ۷..... پایتخت شاعران
- ۱۰..... زمین شور، سنبل برنیارد
- ۱۵..... دوستان کهنه، دوستان نو
- ۱۷..... خطرات گسترش بیابان
- ۱۹..... جانوران آمازون
- ۲۰..... از دوچرخه تا موشک
- ۲۳..... بگو چیست؟
- ۲۵..... شادی دسته‌جمعی
- ۲۶..... پاسخ چیستان‌های خرداد

میراث گذشتگان

روزی که برای رسیدنش لحظه شماری می کردیم، سرانجام فرا رسید. سال تحصیلی را با موفقیت گذرانده بودیم و وقت آن بود که مامان و بابا به قول خودشان عمل کنند. آن‌ها به همراه بسیاری از بزرگ‌ترهای فامیل به ما بچه‌ها قول داده بودند در ابتدای تابستان دسته جمعی به سفر برویم. مقصد ما استان آذربایجان شرقی و شهر زیبا و تاریخی تبریز بود.

موزه‌های زیادی در شهر تبریز وجود دارد که اشیای موجود در آن‌ها بسیار جالب، قدیمی و ارزشمند است. وقتی سرگرم بازدید از یکی از موزه‌ها بودیم و آقای راهنما در حال توضیح اشیای موجود در موزه بود، چند نفر بدون اینکه به سخنان او گوش کنند، در حال رفت و آمد از این طرف به آن طرف بودند

و تندتند با تلفن‌های همراه خود عکس می‌گرفتند و حواس بقیه حاضران را هم پرت می‌کردند. این کار آنان باعث شده بود که بچه‌های کوچک‌تر فامیل ما هم تلفن‌های همراه والدین خود را بگیرند و بدون هدف از زمین، در، پنجره و افراد عکس بگیرند. آقا حمید شوهر عمه مرضیه که از این بی‌نظمی ناراحت شده بود، صحبت آقای راهنما را با عذرخواهی قطع کرد و از همهی حاضران خواست به او توجه کنند. وقتی تقریباً همه ساکت شدند، آقا حمید گفت: «دوستان عزیزم، جوان‌های خوب و فرزندان گل من! اینجا جایی است که میراث گذشتگان ما را به نمایش گذاشته‌اند. اگر از شما که در حال عکس گرفتن هستید، پرسیم آقای راهنما چه می‌گفت، پاسخی ندارید زیرا اصلاً به صحبت او گوش نکردید.»

آقا حمید گفت: «به آن چند گردشگر خارجی نگاه کنید! اینجا کشور آنان نیست اما دقت کنید با چه شور و شوقی به سخنان مترجمشان گوش می‌کنند. آن‌ها هم گاهی عکس می‌گیرند اما هدف اصلی‌شان از حضور در این موزه، آشنایی با فرهنگ و تمدن ایرانیان قدیم است نه جمع کردن چند عکس بدون آگاهی از محتوای آن‌ها.»

آقای راهنما ضمن تشکر از آقا حمید گفت: «میهمانان عزیز! ما کارکنان موزه اینجا هستیم تا شما را با گذشته‌ی کشور و مردم ایران آشنا کنیم پس شما هم با آگاهی از گذشته‌ی درخشان خود، به فرهنگ پر بار و نیاکان دانای خود افتخار کنید تا نسل بعد نیز خردمند و سربلند باشد!» سکوت کامل برقرار شد و همه با دقت به سخنان آقای راهنما گوش دادیم و اطلاعات ارزشمندی کسب کردیم.

[[قاصدک]]

به یاد کانون
یادش به خیر کانون!
آن آشنای دیرین
آن روزهای پربار
آن خاطرات شیرین
آن روزها که جانم
می سوخت در تبِ شعر
من بودم و مجله
من بودم و شب شعر
در چادری صمیمی
شوق همیشه ماندن
آن اضطراب شیرین

در وقت شعر خواندن
عطر کتابخانه
با میزهای رنگی
آن سقف‌های کوتاه
آویزهای رنگی
آن روزهای سرشار
از حرف و شعر و مضمون
یادش به خیر، اردو!
یادش به خیر، کانون!

{افشین علاء}

کامیون مورچه‌ها
آقای مورچه خرید
یک کامیون عالی

می ریزه تو کامیون
اثاث و فرش و قالی
می رن به سوی سفر
با همه فامیلاشون
شعر می خونن با شادی
پشت همون کامیون
پلیس می خواد از اونا
کارت ماشین و بیمه
می نویسه بر اشون
یه عالمه جریمه!

«رودابه حمزه‌ای»

پایتخت شاعران
شهر شعر و شهر شوقی

چشمه‌ی احساس و ذوقی
شهری از دارا و کورش
با هوایی خرم و خوش
سرزمین عاشقانی
پایتخت شاعرانی
شعر سعدی را تو گفتی
دُرِّ حافظ را تو سُفتی
می‌شود در دامن‌ت دید
نقش رستم، تخت جمشید
توی نقشه بهترینی
در دل ایران زمینی
با کویر و کوه و بیشه
زنده باشی تا همیشه

دارا داریوش سوم، پادشاه ساسانی.

کورش بزرگ‌ترین و نامدارترین پادشاه ایران که اولین منشور حقوق بشر را از او می‌دانند.

سعدی مصلح‌الدین سعدی شیرازی، شاعر نامدار ایران که در قرن هفتم زندگی می‌کرده و کتاب‌های بوستان و گلستان را نوشته است.

حافظ شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، نامدارترین شاعر ایران که ۳۶ سال پس از درگذشت سعدی، در شیراز به دنیا آمد.

دُر سَفْتِن کنایه از صیقل دادن گوهر و مروارید.

نقش رستم یکی از دیدنی‌ترین آثار باستانی در استان فارس.

تخت جمشید بزرگ‌ترین اثر باستانی، در ۵۰ کیلومتری شیراز است.

[[اسدا... شعبانی]]

زمین شوره، سنبل برنیارد

عده‌ای از راهزنان، بر سر کوهی قلعه‌ای بنا کرده و در آن دیدبان گماشته بودند تا هر کاروانی را که از آنجا عبور کرد، غارت کنند. حاکمان شهرهای اطراف با یکدیگر مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند که باید هرچه زودتر، شر آن اشرار را کم و سایه‌ی شوم آن‌ها را از سر رعیت، کوتاه کنند زیرا اگر کسی جلوی آن‌ها را نگیرد، ریشه‌دارتر می‌شوند و دفع مزاحمت‌شان مشکل‌تر می‌شود.

قرار شد تعدادی جنگاور از شهرهای اطراف در کوه کمین

کنند. فردی هم برای کسب خبر از راهزنان به اطراف قلعه برود و هر وقت راهزنان کاروانی را غارت کردند، به جنگاوران خبر دهد تا به آنها حمله کنند.

یک روز که راهزنان کاروانی را غارت کردند و شب‌هنگام همراه با غنایم و اموال دزدی باز گشتند، سلاح‌هایشان را از کمر باز کردند و غنیمت‌ها را کنار گذاشتند. وقتی پاسی از شب گذشت و خواب‌شان سنگین شد، جنگاورانی که کمین کرده بودند، بر سر ایشان ریختند و دست و پای آنها را بستند و سحرگاه به خدمت پادشاه آوردند.

پادشاه دستور کشتن آنها را صادر کرد. در بین دزدان، جوانی بسیار کم سن و سال بود. یکی از وزیران با دیدن او دلش سوخت و نزد پادشاه شفاعت وی را کرد و گفت: «این پسر

از بهار جوانی‌اش بهره‌ای نبرده! حیف است به این زودی دست
از زندگی بشوید! از پادشاه تقاضا می‌کنم با بخشیدن او، بر من
منت بگذارد!»

پادشاه که از درخواست وزیر رضایت نداشت، گفت: «هر کس
که ذات و بنیادش بر بدی استوار باشد، تربیت پذیر نیست پس
قطع شدن نسل فاسد این دزدان سزاوارتر است تا بخشش
آنها.» وزیر به ظاهر سخن پادشاه را پذیرفت ولی همچنان بر
تقاضای خود پافشاری کرد و گفت: «من امیدوارم که از طریق
همنشینی با افراد درستکار، این دزد هم اصلاح شود چون هنوز
خیلی جوان است و امید می‌رود که تربیت شود و با افراد صالح
همنشین باشد.»

همزمان با درخواست دوباره‌ی وزیر برای عفو جوان، عده‌ای

از ندیمان پادشاه هم با وزیر هم صدا شدند و آن قدر اصرار کردند تا پادشاه از ریختن خون جوان راهزن گذشت و او را بخشید. پسرک را به خانه‌ی وزیر بردند و در ناز و نعمت پرورش دادند و استادان معروفی عهده‌دار تربیت او شدند. در این مدت وزیر پیوسته از حسن رفتار پسرک و تربیت پذیری او برای شاه تعریف می‌کرد و می‌گفت که شیوه‌های تربیتی استادان کارگر افتاده و بدسرشتی از وجودش دور شده است. پادشاه با شنیدن حرف‌های وزیر، لبخندی تمسخرآمیز می‌زد و می‌گفت: «گرگ زاده عاقبت گرگ شود، گرچه با آدمی بزرگ شود. من که باور نمی‌کنم آن راهزن، اصلاح شود و به فردی نیکوکار تبدیل شود.»

دو سال گذشت. در این مدت پسرک راهزن به صورت مخفیانه

با اوباش شهر، ارتباط داشت و با آنها علیه وزیر، هم پیمان شد تا اینکه روزی با کمک سایر راهزنان، وزیر و دو پسرش را کشت و اموال آنها را غارت کرد و در همان قلعه‌ای که در گذشته اقامت داشت، بساط راهزنی برپا کرد. وقتی خبر قتل وزیر و دو پسرش به پادشاه رسید، متحیر شد و همان‌طور که برای ابراز تأسف دست روی دست می‌زد، گفت: «به‌درستی که ناکس، با تربیت کس نشود و کسی که بنای وجودش با بدی و خباثت پایه‌ریزی شود، با هیچ روش تربیتی تبدیل به انسان سالم و درستکار نمی‌شود.»

زمین شوره، سنبل برنیارد

در او تخم عمل ضایع مگردان

نکویی با بدان کردن چنان است

که بد کردن به‌جای نیک مردان

به جای = در حق

[[ابوالفضل هادی منش]]

دوستان کهنه، دوستان نو

چوپانی گلّه‌ی خود را در چراگاهی می‌چراند که متوجه شد گروهی از بزهای وحشی وارد گلّه‌ی او شدند و با بزهای او مشغول چرا هستند. چوپان هنگام غروب، بزهای وحشی را همراه گلّه‌ی خود به غاری برد که شب‌ها گلّه را در آن نگه می‌داشت. فردای آن روز، هوا چنان بد شد که چوپان نتوانست گلّه را به چراگاه اصلی ببرد و مجبور شد همانجا به آن‌ها علوفه بدهد.

او به بزهای خودش آن قدر علوفه داد که از گرسنگی نمیرند اما با این امید که بزهای وحشی را اهلی و گلّه‌اش را بزرگ‌تر

کند، با گشاده دستی جلوی آن‌ها علوفه‌ی زیادی ریخت. وقتی هوا مساعد شد، چوپان گله را به چراگاه برد اما بزهای وحشی به محض رسیدن به کوه، پا به فرار گذاشتند. چوپان با یادآوری پذیرایی مفصل دیروز خود از بزهای وحشی، آن‌ها را ناسپاس نامید.

بزها به او جواب دادند که درست به همین دلیل، او را ترک کردند. بزها گفتند: «ما فقط دیروز پیش تو بودیم اما به ما بیش از بزهایی که مدت‌هاست با تو هستند، توجه کردی. پس معلوم می‌شود اگر در آینده بزهای دیگری به گله‌ی تو پیوندند، آن‌ها را هم به ما ترجیح خواهی داد.»

باید در دوستی کسانی که هنگام آشنایی ما را به دوستان قدیمی خود ترجیح می‌دهند، احتیاط کنیم. باید به‌خاطر

بسیاریم زمانی که ما نیز دوستان قدیمی این افراد شویم، آنان دوستان جدیدی خواهند یافت و آنها را به ما ترجیح می‌دهند.
«ترجمه حسین ابراهیمی»

خطرات گسترش بیابان

اگر صحرای بزرگ آفریقا را در نقشه پیدا کنید، می‌بینید که در طول حاشیه‌ی جنوبی آن منطقه‌ای به نام ساحل وجود دارد. این منطقه از شمال سنگال تا سودان ادامه دارد. منطقه‌ی ساحل، در زمانی نه‌چندان دور، مرتعی سرسبز بود که سالانه حدود ۲۵ سانتیمتر در آن باران می‌بارید اما امروز بر اثر استفاده‌ی نادرست از محیط زیست، بخش عمده‌ای از پوشش گیاهی این منطقه نابود شده است.

با رشد جمعیت در این ناحیه، میلیون‌ها دام برای چرا به آنجا

برده شدند و علاوه بر آن، بوته‌ها و درختان را نیز قطع و به‌عنوان هیزم استفاده کردند.

واضح است که این منطقه، تحمل این جمعیت و گله‌های دام را نداشت. منطقه‌ی ساحل از اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد، دچار خشک‌سالی شد. امروزه تقریباً تمام گیاهان در مناطق وسیعی از آن نابود شده و چون دیگر درخت و گیاهی در آن نمانده، هیچ عاملی نیست که از پیشروی شن‌های بیابان جلوگیری کند. به این دلیل صحرای بزرگ آفریقا سالانه حدود ۱۰ کیلومتر از سمت جنوب گسترش می‌یابد. بی شک انسان در تبدیل منطقه‌ی ساحل به بیابانی خشک و بی حاصل نقش فراوان داشته است.

[[سپیده عنده‌لیب و حسین یاسینی]]

جانوران آمازون

لکک سرخ آتشین تمام بدن این لکک به جز منقار و چند لکه‌ی سیاه در انتهای پرهای دمش، به رنگ سرخ آتشین است. این پرنده در شمال و شمال شرقی آمریکای جنوبی و در سواحل و باتلاق‌ها و جنگل‌های استوایی یافت می‌شود. لکک‌های سرخ به صورت گروهی استراحت می‌کنند، لانه می‌سازند و تغذیه می‌کنند.

این پرنده در آب‌های کم عمق راه می‌رود و برای یافتن ماهی، حلزون، کرم، قورباغه و مار به گل‌نوک می‌زند. پرنده‌ی ماده دو تخم می‌گذارد. سپس به همراه پرنده‌ی نر سه هفته به نوبت روی تخم‌ها می‌خوابند. جوجه‌ها پنج هفته پس از تولد، لانه را ترک می‌کنند.

آهوی جنگل باتلاقی این آهوهای ساکن مرداب در آفریقای مرکزی و جنوب غربی، به خصوص در رودخانه‌های کنگو و زامبیا یافت می‌شوند. آهوی نر کمی بزرگ‌تر از آهوی ماده است و طول بدنش به ۱/۶ متر و وزنش به ۱۱۰ کیلوگرم می‌رسد. آهوی نر، رنگی تیره‌تر و شاخ‌هایی به طول ۹۰ سانتیمتر دارد. آهوی ماده شاخ ندارد و هر سال یک نوزاد به دنیا می‌آورد.

این آهوها برای فرار از چنگال شیر و گفتار خود را به آب می‌زنند. اگر برکه به قدر کافی عمیق باشد، می‌توانند در آب فرو بروند و فقط سوراخ‌های بینی‌شان برای تنفس بیرون بماند.
[[صدیقه ابراهیمی و مهرزاده میناثراد]]

از دو چرخه تا موشک

انسان‌ها در طول تاریخ از وسایل حمل و نقل متعدد و گوناگونی استفاده کرده‌اند. با پیشرفت علمی بشر، این وسایل هر

روز سریع‌تر و راحت‌تر می‌شود.

دوچرخه همه‌ی دوچرخه‌ها یک جفت چرخ دارند اما راندن دوچرخه‌های اولیه، بسیار دشوار بود زیرا فقط یک چرخ و یک زین داشت.

اتومبیل نخستین وسیله‌ی نقلیه‌ی موتوری فقط سه چرخ داشت و روباز بود و نشستن در داخل آن راحت نبود اما اتومبیل‌های مدرن امروزی چهار چرخ دارند و داخل آن‌ها بسیار راحت و جادار است.

ترن سریع‌السير ترن‌های مدرن امروز مجهز به موتورهای دیزلی هستند. یکی از سریع‌ترین ترن‌های جهان، ترن برقی سریع‌السير است.

هواپیما نخستین هواپیما توسط دو برادر آمریکایی به نام‌های ویلبر و اورویل رایت که به «برادران رایت» معروفند، ساخته

شد. این هواپیمای تک موتوره از نوع ملخدار بود. هواپیماهای مدرن امروزی مجهز به موتور جت هستند. گازهای داغ که بر اثر احتراق سوخت از انتهای موتور جت خارج می‌شوند، نیروی پیش برنده به وجود می‌آورند.

موشک در سفینه‌های فضایی، از موتورهای موشکی استفاده می‌شود. موتورهای موشکی تنها موتورهای هستند که می‌توانند در فضا کار کنند.

کشتی‌های مدرن کشتی‌های مدرن غولپیکر، موتورهای دیزلی دارند که با سوزاندن سوخت گازوئیل کار می‌کنند. این نوع کشتی‌ها می‌توانند محموله‌های سنگین را تا مسافت‌های طولانی حمل کنند. در اکثر قایق‌ها و کشتی‌ها بخشی از بدنه بیرون از آب و بخش دیگر آن درون آب قرار دارد. زیردریایی می‌تواند به‌طور کامل زیر آب برود، در حالی که هاورکرافت‌ها

و قایق‌های بالهدار می‌توانند با سرعت زیاد در سطح آب حرکت کنند.

[[مجید عمیق]]

بگو چیست؟

*** نه اسبه، نه الاغه**

رو دسته‌هاش چراغه

دیلینگ دیلینگ، چه رنگی!

چه چرخای قشنگی!

*** شما روی دماغم**

تنها نشسته بودی

خیابونو می‌دیدي

با شیشه‌های دودی!

* پر از گله، یه باغه
خونه‌اش توی اتاقه
تنبل ریشه ریشه
ولو می‌شه همیشه
* آفتاب و مهتاب داره
حوضای پر آب داره
شب‌ها توی حیاطش
گرم‌های شب‌تاب داره
* یه کوه نور شکسته
تک‌تک و دسته‌دسته
شبهه نقره شب‌ها
تو آسمون نشسته

پاسخ‌ها را در ماه بعد بخوانید

شادی دسته جمعی

😊 کارمند اداره طبق معمول دیر آمده بود. رئیس او را صدا کرد و با عصبانیت علت تأخیرش را جویا شد. کارمند با ناله به دست و پای نوار بسته‌ی خود اشاره کرد و گفت: «آقای رئیس! بلای بزرگی به سرم آمده. از یک نردبان ۲۲ پله افتادم.» رئیس دلش سوخت و با مهربانی گفت: «عجب، پس خدا رحم کرده است، چطور زنده ماندی؟» کارمند که خیالش راحت شده بود، خندید و گفت: «آخر از پله‌ی دوم نردبان به زمین افتادم، برای همین سالم ماندم.»

😊 معلم سر کلاس پس از آنکه موضوع انشا را به شاگردان داد، به عنوان نصیحت گفت: «سعی نکنید که از نوشته‌های دیگران استفاده کنید بلکه آنچه را که درون خود دارید بنویسید.» یکی

از شاگردان در ورقه‌اش نوشت: «من باید آنچه را که درون خودم است بنویسم. درون من یک معده، قلب، کبد، کلیه و ناهاری است که ظهر خوردم.»

😊 معلم: «احمد! اگر تو نسبت به دوستان کوچک‌تر مهربان باشی و هیچ وقت به آن‌ها آزار نرسانی، می‌دانی آن‌ها در باره‌ات چه فکر می‌کنند؟» احمد: «بله آقا! می‌گویند از آن‌ها می‌ترسم.»

😊 فرد فضولی در مسیر خود، شخص با ادب و فقیری را دید که کفش پارهای به پا داشت. به او گفت: «کفش تو می‌خندد.» آن فرد گفت: «بله! کفش من بی ادب است و هرگاه شخص فضولی را ببیند، نمی‌تواند خودداری کند و می‌خندد.»

پاسخ چیستان‌های خرداد

شلوار، استخر، میخ، بالون، باد.